

مانند انعقاد عهدنامه به این مهم جسمین معین و مفید^۱ نخواهد شد، لهذا هر دو علی السویه مناسب دیدند که بعد از این ما بین دولتین ذیشوکتین و تبعه آنها اساس دوستی و اخذ و نقد^۲ موافق عهدنامه مبارکه دوستی و تجارتی که به زیور حقانیت و عدالت آراسته شده است برقرار و پایدار باشد.

برای انجام این مرام اعلیحضرت فلک رفعت شمس برج جلالت نخبه سلاطین زمان، وارث تاج و تخت کیان، صاحب اختیار ممالک وسیع المسالک ایران ظل الله فی الارضین کشف الاسلام و المسلمین السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان محمد شاه قاجار ابدالله ایام سلطنته از طرف قرین الشرف خود عالی جاه مقرب الخالقان میرزا جعفرخان مهندس باشی عساکر منصوره ایلچی مخصوص دولت علیه ایران در دربار عثمانیه، صاحب نشان مهر تمثال صورت همایون و نشان اول شیر و خورشید سرتیپی و صاحب دو حمایل افتخار سبز و سرخ و نشان درجه اول افتخار دولت علیه عثمانی را در ضمن اختیار نامه جداگانه در این خصوص وکیل مطلق و مختار نموده.

و همچنین بد منیر ابهت و آفتاب درخشان سلطنت، شکوفه نونهال بستان جلادت، دونا از ابیل ثانی^۳ که به نام نامی ایشان در ایام صغرسن امور سلطنت به لقب ولیعهدی به حضرت بال دو مر اصبرترو^۴ صاحب اختیار ممالک ویک توارد^۵ مریلا محول است، از طرف خود موسیو آن طونی لوپض دو کارد دویا صاحب نشان بسیار مشهور و ممتاز چارلز سیم پادشاه اسپانیول و صاحب نشان امیر یقان سلطان از ابیل کتالیک و صاحب نشان عیسوی دولت پورتقال و

۱. منتظم ناصری: مقید (۱۶۶۵/۳).
 ۲. ناسخ التواریخ: ... دوستی آمد و شد موافق ... (۱۸۱۶/۲).
 ۳. ناسخ التواریخ: دونا از ابیل ثانی (۱۸۱۶/۲).
 ۴. ناسخ التواریخ: بال دو مرد اسپارترو.

صاحب نشان صودر^۱ دولت یونان و صاحب نشان صپن کر^۲ مقدس بیت المقدس و صاحب نشان اول افتخار دولت علیه عثمانیه، اجزای مشورتخانه حضرت سلطان ازبیل کتالیک نویسنده خاص پادشاهی وزیر مختار دولت مشارالیها در آستانه علیه را از قرار نوشته وکیل مطلق و مختار نام کرده، مأمورین مزبورین بعد از نشان دادن و ملاحظه نمودن اختیار نامه یکدیگر همه را موافق رسم و ضابطه یافته قرار عهدنامه مبارکه را در ضمن هفت ماده آتیه بدین نهج دادند:

ماده اول: بعدالیوم مابین دولت علیه ایران و دولت بهیه اسپانیول و تبعه طرفین الی ماشاء الله تعالی اساس دوستی صادق و محبت و موالات دائمه باقی و برقرار باشد.

ماده دوم: تبعه دولتین مأذون باشند که به آزادی و امنیت تمام به مملکت یکدیگر آمد و شد نمایند و معامله تجارت و سیاحت کنند، خانه و دکان و حجره و انبار به قدر ضرورت امور خود کرایه سازند و از طرف مباشرین دیوان به هیچ وجه ممانعت نرود، بلکه پیوسته احوال ایشان را مراعات نموده دقت کنند که به سیاحان و تجار طرفین خوش رفتاری شود و به قدر مقدور به استراحت و آرام آنها بیفزاید، و در وقت ضرورت احکام و باشبرد عبور به آنها مرحمت شود که کسی مانع نشده ممانعت از آنها کند.

ماده سیم: در حق تبعه ذیشوکتین که به عنوان معامله و تجارت و یا به طریق سیاحت به مملکت یکدیگر تردد می نمایند از زمان ورود تا وقت خروج لازمه احترام مرعی شود و از آنها به هیچ اسم و رسم عوارض مطالبه نکرده مگر اینکه از امتعه آنها در حین ورود و خروج در مملکت یکدیگر مثال تبعه دولت متحابه گمرک گرفته شود.

ماده چهارم: دولتین علیتین به جهت آسایش و اطمینان تبعه خودشان که به خاک یکدیگر آمد و شد خواهند کرد، مآذون خواهند

۱. ناسخ التواریخ: نشان صوادر دولت یونان (۸۱۶/۲)؛ منتظم ناصری: نشان صودر دولت یونان (۱۶۶۶/۳).
 ۲. ناسخ التواریخ: نشان سپولکر مقدس بیت المقدس (۸۱۷/۲).

نمود که در دو محل مناسب وکیل تجار اقامت کند، دولت علیه ایران مأذون خواهند ساخت که یک نفر وکیل تجار از طرف دولت بهیه اسپانیول در دارالخلافه طهران و یک نفر دیگر در دارالسلطنه تبریز مقیم شود، و همچنین دولت بهیه اسپانیول راضی خواهند گشت که یک نفر وکیل از طرف دولت علیه ایران در مدرید [= مادرید] پایتخت دولت مزبور و یک نفر دیگر در بندر برصلون و یا به عوض محل ثانی در بندر دیگر که دولت علیه ایران مناسب دانند وکیل تجار نصب نمایند.

ماده پنجم: هر وقت که در خصوص معامله و داد و ستد و غیره مابین تبعه دولتین متعاهدتین گفتگو و نزاعی اتفاق افتد، آن نزاع باید که به استحضار و اطلاع وکیل تجار و یا ترجمان آن دولت موافق عادت و شریعت مملکت قطع و فصل شود، و اگر کار یک نفر تاجر از تبعه دولتین ذیشوکتین علیتین معیوب شود و یا آن شخص ادعای افلاس نماید، باید بعد از ملاحظه دفتر و ارسال مرسول اموال و مطالبات او به اطلاع وکیل تجار و یا ترجمانان آن دولت قسمت غرما شود، و هر قدر که از قرض آن مفلس باقی می ماند ارباب طلب او باید ذمه او را بری نموده تمسکات او را رد نمایند، و همچنین وقتی که یک نفر از تبعه دولتین وفات کند باید جمیع متروکات و دفتر او به وکیل تجار آن دولت تسلیم شود، قرض و طلب او به استحضار وکیل تجار موافق شریعت مملکت جاری شود.

ماده ششم: اگر یکی از دولتین متعاهدتین با دولت دیگر جنگ و محاربه داشته باشد، باید از این رهگذر به دوستی ابدی دولت علیه ایران و دولت بهیه اسپانیول به هیچ وجه خلل و قصوری نرسد.

ماده هفتم: این عهدنامه دوستی و تجارت که مابین دولتین به نهج گذشته در ضمن هفت ماده قرار داده شده است به یاری خداوند یگانه امنای دولتین متعاهدتین جمیع مواد آن را دایم مرعی داشته به هیچ وجه به ارکان آن خلل نخواهند رسانید و انشاءالله در مدت پنج

ماه و یا کمتر عهدنامه مزبوره به امضا و مهر امنای دولتین علیتین رسیده در اسلامبول مابین وکلای دولتین مبادله خواهد شد.
 خاتمه: این هفت ماده که به تصدیق [۵۷] وکلای طرفین در دو نسخه به طریق واحد انجام پذیرگشته، بعد از مهر و امضای طرفین در دارالخلافه اسپانیول به تاریخ سیوم مرج مطابق بیستم محرم الحرام هزار و دویست و پنجاه و هشت (۱۲۵۸) هجری و سنه ۱۸۴۲ عیسوی عوض و مبادله گردید.

ذکر سفارت

حسین خان مقدم آجودان باشی به دول خارجه
 انگلیس و نمسه و فرانسه و مراجعت از پاریس
 با ایلچی دولت بهیه فرانسه و معلمین به جهت افواج و
 شرفیابی حضور حضرت قطب السلاطین محمد شاه و
 مأمور شدن به حکومت یزد و ذکر
 بعضی از آثار او در آن ملک

حسین خان مقدم آجودان باشی از اولاد آقاخان مقدم است و آقاخان از امرای معروف دولت شاه صفی صفوی بوده چنانکه سبق ذکر یافته، و طایفه مقدم از ایل اوتوزایکی و از نجبای طوایف ترک بوده‌اند، حسین خان در خدمت نایب السلطنه مغفور به ملازمت و خدمت نام و کام یافت و به تقویت امیر نظام محمد خان زنگنه در نظام منصب گرفت و بر تمامت افواج نظام آجودان باشی گردید.
 در زمانی که اعلیحضرت قطب السلاطین سلطان محمد شاه قاجار عزیمت بورش بلاد شرقی فرمود و افواج نظام و توپخانه آذربایجان را احضار به رکاب نصرت مآب فرمود، حسین خان آجودان باشی افواج را موجب داده قریب بیست هزار (۲۰۰۰۰) پیاده و سواره را در شهر سمنان از حضور سلطان گذرانیده ملحق به اردوی بزرگ خاقانی کرد، و مورد الطاف و اشفاق گردیده، نشان مرتبه سرتیپی و حمایل سرخ و خنجر مرصع بدو عنایت رفت و ملتزم رکاب بود.

و مفسدان بر آن شدند که فی مابین دولت علیه و دولت بهیه انگلیس که کمال اتحاد بود، اخلال و افسادی نمایند. و امری بر سر جان مکنیل صاحب وزیر مختار و مقیم ایران مشتبه شده، چنان تصور کرد که بعد از فتح هرات که همیشه ضمیمه ایران بوده داعیه تصرف افغانستان از ضمیر امنای دولت سر بر خواهد کرد، و احتمال که بعد از تسخیر هرات به واسطه دوستی فی مابین دولتین ذیشوکتین روس و ایران خواهشمند عبور و مرور بدان صفحات شوند؛ و وقتی برای هندوستان عزیمتی کنند.

و پس از استماع این سخنان به مضمون الحزم سوء الظن او را بدگمانی حاصل شده به خیال دور و دراز افتاد، لهذا کنایتاً و صراحتاً منع و اخلال در تسخیر هرات نموده، و ظاهراً و باطناً آنان را تقویت و حمایت کرده، و آخر الامر رنجیده راه لندن برگرفت و علانیه به اظهار رسم خلاف و ابلاغ امر مصافحکم کرده و سپاهی دولت بهیه انگلیس از دریا و صحرا به حرکت درآمدند و خارک را که جزیره‌ای است از اجزای بندر ابوشهر به تصرف درآورده متوطن شدند.

چون اعلیحضرت قطب السلاطین محمد شاه قاجار از این تصورات و توهمات استحضار و استطلاع فرمود به ملاحظه دوستی قویمه و حقوق قدیمه آن دولت بهیه با دولت علیه ایران با آنکه چیزی از تسخیر هرات باقی نمانده بود، دوستی و وداد آن دولت را بر منافع تسخیر هرات رجحان داد و مراجعت فرمود، تا امر بر اعلیحضرت پادشاه انگلستان مشتبه و ملتبس نماند و در دول خارجه نقض عهد را منسوب به شاهنشاه ایران نکنند.

واجب شمرد که سفیری آگاه به دولت بهیه انگلیس بفرستد تا حقیقت حال را مکشوف دارد و این امر را پوشیده نگذارد. حسین خان مقدم را که از حقیقت واقعات مستحضر بود اختیار فرمود و او را به لقب «آجودانباشی» کل افواج لشکر ممالک محروسه و مشیر مشورتخانه خاص و ایلچی مخصوص کبیر ملقب فرموده به سفارت دول ثلثه یعنی دولت انگلیس و فرانسه و نمسه مأمور فرمودند، و از منزل میامی راه رجعت برگرفت به طهران و تبریز رفته تهیه و تدارک مأموریت خود را چنانکه بایسته و شایسته بود انجام داد.

و در بیست و سیم شهر جمادی الثانی سال یکهزار و دوست و پنجاه و چهار

هجری نبوی (۱۲۵۴ هـ / اوت ۱۸۳۸ م) با همراهان خود روی به راه نهاده منازل را همی سپرد، و سلخ شهر مذکور به شهر مشهور خوی در رسید، و در ششم به قریه موسوم به کلیساکنندی از محال اواجق درآمد، و دیگر روز به اول خاک سرحد دولت عثمانی که آن را قازلی گول خوانند رسید، و از جانب بهلول پاشا حاکم محال بایزید میهماندار و مستقبل تعیین یافت و در عرض راه عبدالرزاق بیک برادر پاشای بایزید استقبال کرد و در قراکلیسیا، محمد بیک پسر پاشا به پیش اندر آمد که هنگام نزول به بلاد ارزنة الروم که ولایتی است معروف و معلوم از جانب عثمان نوری پاشا سرعسکر و حاکم ولایت مستقبلین با قواعد مرسومه رسیدند.

روز شنبه شانزدهم رجب به حسن قلعه که حصنی است حصین بر فراز تلی واقع، دیوارهایش از سنگ و ابوابش آهنین منزل گرفت و در آن روز جناب سرعسکر محمد رشد افندی کهپای خود را با جماعتی از سواره نظام و یکسر اسب با زین و براق زرین و دوازده (۱۲) تن چاووش که به عُرف ایران شاطر خوانند، بفرستاد و در نیم فرسنگی شهر یک دسته سرباز نظام را به رسم استقبال به استعجال روانه، و بعد از ورود به قوانین عاقلانه با یکدیگر رفتار نمودند و به تعاریف و تلطفات شایسته بگذشت، و بیست و هفتم ماه مذکور سفیر مزبور به محال کمشیخانه در آمد و این محالی است که سی و پنج (۳۵) معدن نقره در آن است و اول خاک طرابزان است و پس از اخراجات عمله معادن از هر یک در سالی یکهزار و پانصد (۱۵۰۰) تومان منفعت به دولت آل عثمان رسد.

سفیر ایران در غره شعبان به شهر و اسکله طرابزان در آمد و به رسوم قرانتین موافقت کرد. و طرابزان از بنادر معتبره قراتنگیز است و در این بندر کشتی بخاریی تجار که آن را واپوز خوانند سیصد (۳۰۰) تومان کرایه گرفته سفیر و همراهان [۵۸] او را سوار کردند، با آنکه از طرابزان الی اسلامبول یکصد و شصت (۱۶۰) فرسنگ مسافت معین است و کپتان کشتی در دوازده (۱۲) ساعت به سواحل سیناب و صمصون ضرورتاً توقف نمود، سفیر ایران در روز پنجشنبه دوازدهم بر مرکب چوبینه آتشخوار دریانورد بر آمد و در یکشنبه پانزدهم شعبان هزارو دویست و پنجاه و چهار (۱۲۵۴ هـ / اواخر نوامبر ۱۸۳۸ م) سه ساعت قبل از غروب آفتاب وارد شهر اسلامبول گردید.

چون وضع کشتی بخار از مستحذات جدیده است و غالب خلایق بری را از آن خبر نیست، اگر مجملی از آن بنگاریم بی فایدتی نخواهد بود زیرا که علم به هر چیز نیکوست. باری غالب اوقات دو فروند کشتی بخار تجارتي دولت نمسه که در این دریا کرایه کشتی همی کنند در پنجاه و یک ساعت الی شصت ساعت از بندر طرابزان به اسلامبول و بالعکس ذهاب و ایاب کرده اند و زوارق مخففه بخاریه همانا بهایش کمتر نیست از چهل هزار (۴۰۰۰۰) تومان، در هر ماهی از چهار هزار تومان (۴۰۰۰) تومان الی شش هزار (۶۰۰۰) تومان آن را مداخل است و مرتبه های متعدده دارد و هر مرتبه را کرایه ای است معین.

الحاصل در بعضی اوقات چنان اتفاق افتد که بسا کسانى که در حوالی طرابزان به سبب تغییر مزاج و انقلاب طبیعت چنانکه دیده ایم بی خود گردد و بی خرد افتد و قی کند و تغذی ننماید و از خود آگاه نباشد و همچنین بخشید تا در ورود اسلامبول به خویش آید و پندارد که شبی خوابی کرده و سحرگاه بیدار گشته.

و بالجمله در حین ورود واپور تشریفات لازمه سفیر بزرگ دولت ایران را رعایت کردند و جناب میرزا جعفرخان مهندس باشی سفیر مختار دولت علیه ایران که در اسلامبول مقیم بود اسب و قایق و مستقبلین ایرانی را به استقبال آجودان باشی که همانا همشیره زاده وی بود روانه نمود و از جانب سنی الجوانب سلطان ملاطفات رفت، و مشیرالدوله میرزا جعفر خان و آجودان باشی و محمدرضا بیک یاور و میرزا فتاح نایب و محمد حسن خان برادرزاده خود سفیر به حضور سعادت ظهور سلطان رفتند و بعد از اظهار موافقت و موافقت و اثبات اختصاص از جهت جامعه اسلامیة رخصت انصراف یافتند. و ایلچیان مقیم با سفیر کبیر دولت قدیم قویم شرایط دید و بازدید به جای آوردند، و بعد از رمضان آجودان باشی تصمیم عزیمت و حرکت نمود.

چون رودخانه دنوب یخ بسته بود از راه جزیره سیره و تریستیه به کشتی در آمده هنگام غروب به مقابل اسکله از میر رسیده و از آنجا گذشته به جزیره سیره که اول خاک یونان است وارد شدند که روم ایلی و گریک عبارت از این گروه می باشد، و دارالملک آنجا ائینه [= آتن] است از روماکه صاحب اختیار آن دولت پاپ است و او را خلیفه حضرت عیسی علیه السلام خوانند گذشته به شهر تریستیه در آمدند، بعد از قطع

یکصد و چهل و هشت (۱۴۸) فرسنگ به شهر وینه دارالملک نمسادر آمدند، و بعد از وصول به حضور اعلیحضرت ایمپراطور و ظهور التفاتهای بسیار راه ملک پاریس برگرفت.

در غرّه صفر سنه هزار و دویست و پنجاه و پنج (۱۲۵۵ هـ / آوریل ۱۸۳۹ م) در یک فرسنگی شهر پاریس نزول نمود، و در زمان حضور نامه مودت ختامه شاهنشاه فلک جاه محمد شاه را به پادشاه عظیم‌الشأن فرانسه داده به اظهار اتحاد و وداد مبادرت نمود.

هم در آن ایام فتنه رعایای جمهوری برخواست و نزاع به آخر رسید و آجودان‌باشی رخصت یافته به لندن رفته به تفصیلی که در روزنامه سفارت او مسطور است جواب و سؤال نموده، بالاخره سه هزار (۳۰۰۰) تومان از نواب اقبال‌الدوله نیشابوری الاصل که از هند به لندن رفته بود به سبیل استقراض خواسته به مخارج خود مصروف داشته، بعد از چهل (۴۰) روز توقف به پاریس باز آمد. و دولت بهیه فرانسه جناب کنت [دو] سرسی سفیر بزرگ را با سه نفر معلم توپچی و دو نفر معلم سواره و پنج نفر پیاده به اتفاق سفیر کبیر دولت ایران روانه طهران نمودند!

پس از وصول به مرسیلیه که تا شهر پاریس یکصد و هشتاد و چهار (۱۸۴) فرسنگ است در کشتی نشسته در چهارده (۱۴) شبانروز به اسلامبول رسیدند. یک ماه نیز متوقف و به حضور اعلیحضرت سلطان جلیل‌الشأن عبدالمجید خان شرفیاب

۱. کنت دو سرسی به عنوان سفیر فوق‌العاده به ایران اعزام شد و اعضای هیأت او عبارت بودند از: ۱. مارکی دو لاوالت ۲. ویکونت سیروس ژرار پسر مارشال ژرار، ۳. ویکونت اولیویه د'ارشیاک، ۴. ویکونت دو شازل شوزلن، ۵. مارکی دو بوفور دو هتپول (سروان ستاد)، ۶. ویکونت پل دارو (سروان سواره نظام)، ۷. دگرانژ (مترجم سفارت)، ۸. اوتری (پسر مترجم)، ۹. کازیمیرسکی بوبرشتین (مترجم)، ۱۰. دکتر لاشز (پزشک)، ۱۱. اسکافی (کشیش)، ۱۲. فلاندن (نقاش)، ۱۳. کوست (معمار).

حضرت استادی جناب دکتر عبدالحسین نوائی گوید: از آن گروه مارکی و ویکونت هیچ بخاری برنخواست و از آن جناب سفیر هم آبی گرم نشد، اما از اجزای سفارت کازیمیرسکی در میان ایرانیان بعدها از احترام فراوان برخوردار گشت؛ زیرا او بود که برای بار نخست دیوان منوچهری را تصحیح و چاپ کرد و دست به ترجمه قرآن کریم زد و فرهنگی هم دو زبانه فرانسه - عربی فراهم آورد. فلاندن و کوست هم کتاب ارزنده به یادگار گذاشتند (ایران و جهان، ۴۱۷/۲).

شدند از آنجا به طرابزان و تبریز درآمده و چنانکه بدان اشارت رفت در شهر اصفهان به حضور حضرت خاقان جهانبان محمد شاه قاجار شرفیابی گزیده، سفیر دولت بهیه فرانسه پس از سه ماه توقف رخصت انصراف یافت و آجودان‌باشی مورد التفات شد، و در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هشت (۱۲۵۸ هـ / ۱۸۴۲ م) به حکمرانی یزد اختصاص یافت.

اقدامات آجودان‌باشی در حکومت یزد

چون سابقاً در سال هزار و دویست و چهل و شش (۱۲۴۶ هـ / ۱۸۳۰ م) پادشاه فلک‌جاه محمد شاه به همراه والد مظفر منصور شاهزاده نایب‌السُلطنه به یورش کرمان مامور بود و از نائین یزد تا عقدا بیست (۲۰) فرسنگ بیابان بی آب دید، و سپاهیان را چون ماهی بر خشک در شبکه اضطراب یافت، در وقت مرخصی آجودان‌باشی به جانب یزد اشارت فرمود که در آن بیابان احداث قنوات و آب انبارها نماید.

آجودان‌باشی بعد از سعی و اهتمام تمام دورشته قنات در آنجا حفر کرده نظر به خوابی که سابقاً دیده بودند که به اشارت حضرت خضر و سفارش جناب حاجی آن مکان را حفر باید کرد و در بیداری وقوع حاصل نمود، یکی را خضرآباد و دیگری را حاجی‌آباد نام نهاد. و از هر یک، یک سنگ آب جاری شد.

و در منزل نه گنبد قلعه‌ای بنا نهاده سی و دو (۳۲) خانوار رعیت را در آنجا بنشانند و مداخل آن قنوات را وقف نمود و قسمتی را به مخارج ساکنان و قراولان آن مکان مقرر کرد که از عبور و مرور سارقین بلوچ اطلاع دهند و قراولان شب بر فراز سیاه‌کوه که معبر آن گروه است برآمده به آفرودختن آتش که در نه گنبد و عقدا دیده شدی، خلیق را از آمدن طایفه بلوچ اطلاع می‌دادند، و مکرر ایشان را دستگیر و اسیر می‌نمودند.

قناتی نیز در وسط نه گنبد و عقدا احداث کرده به اسم خود موسوم داشت و ریاطی در آن راه ساخت و چهارده هزار (۱۴۰۰۰) تومان به مخارج آن مصروف شد.

و در هنگام تفریح از محاسبات یزد به حکم حضرت پادشاه [۵۹] قآن همت مقبول افتاد و او را به اعطاف و الطاف خاص مخصوص فرمود، و پس از دو سال حکومت یزد به خدمتی دیگر اختصاص جست و حکومت آن ولایت به مقرب‌الخاقان حسین علی‌خان معیر‌الممالک بسطامی تفویض یافت.

ذکر تفویض حکومت و ایالت یزد به مقرب‌الخاقان حسینعلی‌خان معیر‌الممالک بسطامی

دوستعلی‌خان بسطامی که از اولاد و احفاد سلطان‌العارفین بایزید بسطامی بوده در بدو حال به خدمت خاقان سعید شهید مفتخر بوده، بعد از شهادت آن شهریار بسالت کردار در حضرت خاقان معظم صاحبقران به مرتبه امانت و دیانت ترقی نمود، لهذا امین خزینه و واقف دفینه شاهی شد و صاحب جمع تمامی وجوهات ممالک محروسه گردید. و در خوبی اخلاق و پاکی دامن و صدق عقیدت و صفای نیت و اعمال خیر و افعال بر از امثال و اقران ممتاز بود.

و خاقان صاحبقران بعد از وی فرزند ارجمند اکبر انجب اعقل وی حسینعلی‌خان را از دیگران برگزید و در ظل عاطفت و محفل ملاطفت بپرورید، و او را محرمیت خلوات خاص داد و به مصاهرت خویش اختصاص و خزاین و دقایق و تحویل‌داری وجوهات و معیری ممالک و اختیار عمه توپخانه و شاطرخانه و ریش سفیدی غلامان متعلقه به جمع‌آوری و محصلی خزینه را در کف کنایت او نهاد و روز به روز بر منزله و جاهش بیفزود تا صاحب اختیار و اقتدار تمام شد و از امثال و اقران درگذشت و به خدمات بزرگ مأمور شد و از عهده برآمد چنانکه در ضمن تاریخ مرقوم است.

و بعد از رحیل خاقان صاحبقران جلیل‌نورالله مرقده حضرت شهریار معدلت مدار سلطان همت شعار قطب‌السلطنین محمد شاه قاجار بر مرتبه سابقه او افزودن گرفت و او را به کمال قریت تخصیص بخشید، و در مناصب و مشاغل او بیفزود و دارالعباده یزد را بدو مفوض فرمود؛ ولی چون او را از حضور مبارک مهجور نخواست مقرر شد که نایبی از خود به ایالت آن بلد روانه کند، لهذا برادر کهنتر خود

محمد قاسم خان را به حکومت یزد فرستاد و در آن ولایت رفتاری به سزا کرد، و پس از چندی که به خدمتی انساب اولی افتاد او را بخواند و فرزند مکرم خود دوستعلی خان را که با وجود جوانی در کمال عقل و ادب و خلق و رفتار پسندیده بود به نیابت یزد فرستاد.

و وی در آن خدمت سالی چند قوام و دوام یافت و از عهده چنان خدمتی بزرگ به واجبی برآمد و مادام ایام ملک و سلطنت پادشاه عهد هم بر سر آن کار بود، و چون گردش روزگار دیگر شد و دورانی دیگر بنیاد نهاد وی به دارالخلافه طهران آمد و به خدمات دیگر مأمور شد.

ذکر سوختن شهر گیلان و

رحلت جناب سیادت مآب فاضل حجة الاسلام کیف انام الایام

حاج سید محمد باقر شفتی گیلانی در شهر اصفهان

حوادث گیتی بی پایان است و نوایب دوران بی کران، گهی سوزد گهی سازد، زمانی نوازد و دمی گدازد، قوه عقول ناقصه انسانی به ادراک حکمتهای یزدانی وفا نکند و به جز تسلیم با تیر باران بلا سپر نباید.

شهر گیلان که به معموری بر بیت المعمور ناز کردی و در چین و طراز بر روی اهالی ایران بازداشتی، چون غالب بیوتات و سراها و دکاکین و عمارات آن ولایت از چوب است از قضایای ربانی آتشی در سرائی بدمیدن باد بالا گرفت، و چون در اطفای آن تغافل رفته بود به دیگر عمارات جوار در افتاد. و الحاصل چنان شد که کار از دست رفت و نشانیدن آن شعلات سرکش صورت امکان نپذیرفت تا شهری بدان آبادی و جماعتی با آن چالاکی بسوختند و سراها توده خاکستر شد و بناها خرمنی از اخگر.

چون شرح این حادثه بر رأی بیضا ضیای حضرت ظل الله فی الارضین عرضه کردند، دل مهربانش بر اهالی آن شهر بسوخت و مال دیوانی را به تخفیف مبذول داشت، و خلایق را مطمئن ساخت، و حکم اعلی صادر شد که شهری به از اول بنا کنند. از همت والانهمت شهری جدید با بنیانی سدید چو حدید بساختند که همانا

شدت حدت نار را در آن کار از پیش نخواهد رفت، و زلزله عظیم آن را حرکت نتواند داد.

اما شهری روحانی که بنیانش بر علوم و معارف و ارکانش از فضل و بذل بود از آتش اجل چنان مشتعل شد که به هیچ آب فرو ننشست.

[وفات حاج سید محمدباقر شفتی]

تصریح این کنایت و تشریح این حکایت آنکه جناب سیادت نصاب فاضل باذل فخرالمجتهدین و زین‌المسلمین همیم کریم حاجی سید محمد باقر که فی‌الحقیقه حجة الاسلام و عماد الایام و در همه بلاد مسلمانان مقبول خواص و عوام بود رحلت یافت و قلوب ارباب علوم را ضجرت این واقعه بشکافت.

تمامت اصفهان به سوگواری و عزاداری تقدیم جستند و در مجالس فاتحه خوانی نشستند و به استدعای مریدان و مستفیدان فرزند سعادت‌مند گرانمایه‌اش جناب سیادت مآب فضیلت نصاب آقا سید اسدالله حفظه الله تعالی و زادالله بقائه که در عتبات عالیات عرش درجات به تحصیل علوم دینی و تکمیل رسوم یقینیه اشتغال داشت آمده بر مسند موروث والد ماجد بر نشست و به نشر علوم مبالغت فرمود اللهم احفظه.

[وفات محمود خان بن شهباز خان دنبلی]

هم از واقعات این سال وفات جناب محمود خان بن شهباز خان دنبلی قوریساول باشی است که به نیابت معتمدالدوله منوچهر خان در اصفهان متوقف بود و در اخلاق و دانش متفرد و به ناگاه جهان را به درود کرد و جهان بین احباب را پردود.

منصب او را حضرت پادشاه جم‌جاه به فرزند معظمش شهباز خان که سمی جدّ امجد خویش است تفویض فرمود، و در تربیت و تقویت او بیش از پیش افزود و ابیات پسندیده آن مغفور که متخلص به «خاور» است کمال ستانت [۶۰] دارد و بعضی از آن در «مجمع الفصحای» مؤلف مسطور است.

ذکر بنیان

جشن مبارک همایون و بنیاد طوی معظم بزرگ که
به حکم حضرت ظل الله قطب السلاطین محمد شاه قاجار
بلکه به تقدیر حضرت کردگار به جهت
نواب کامیاب شاهزاده اعظم و ولیعهد دولت ابد مهد معظم
نایب السلطنه العلیه العالیه ناصرالحق و الحقیقه و الدّین
ناصرالدّین میرزای قاجار متعنا الله بطول بقائه و یمن لقائه
در خارج دارالملک خطه طهران
لازالت بفضل الله محروسة و
رایات الاعادی منها منکوسة انجام یافت

در این سال فرخ فال فرح منوال که عمر مبارک شاهزاده آزاده نجیب دانا و کریم
توانا حضرت ولیعهد سلطان شاهزاده ناصرالدین میرزا خلدالله سلطانها و
شیدبالتصر مکانها به چهارده (۱۴) رسید و از تحصیل کمالات و تکمیل حالات
کمالی تمام حاصل فرمود و جمالی به کمال یافت، بی عدیل با اعتدالش سرو سهی
را پای در گل کرد و طلعت منورش ماه چهارده را از غلبه نور خججل آهوان شیر
شکارش در مراتع قلوب پاکان چریدن گرفت، و ابروان کماندارش با سهام مژگان تتق
صبر و شکیب نظارگیان دریدن فرمود، دلهای صاحبدلان بر دیدار مبارکش شیفته
ماند و خاطر عاقلان بر ارادت خدمتش فریفته:

لمؤلفه

زلف سیه به طرف بناگوش روشنش شامی مبارک از بر صبحی خجسته بود

زنان پارسا به امید یک نگاهش هنگام سواری از بام تا شام بر لب بام چون نقش بر دیوار محو انتظار بودند، و بنات جمیله هر قبیله به صد هزار خدیعت و حیلله چهره آراسته خود را بدو می نمودند، ولی از آنجا که عفت ذیل آن حضرت بود، ابداً به احدی رغبت و میل نمی فرمود، آزرمی به جلال آمیخته و شرمی از وقار انگیخته داشت، جز با محرمان خدمت تکلم نفرمودی و جز با حاضران خلوت تبسم نمودی.

چون بر رای مبارک حضرت ظل الله پادشاه جم جاه محمد شاه واضح بود که این فرزند وارث تاج و نگین و ناصر دولت و دین است دلایل شهریاری در ناصیه او لایح و مخایل بختیاری بر چهره او واضح، از کثرت محبت و غایت مودت آن جان جهان را تنها نتوانست دید و تنی شایسته را با آن جهان جان قرین خواست.

هم از بنات مکرمات دوده صاحبقرانی صبیبه مرضیه نواب شاهزاده احمد علی میرزا فرزند خاقان کبیر صاحبقران مغفور را در سلک ازدواج شاهزاده خورشید تاج مزدوج فرمود، و مقرر شد که جشنی بدیع و بزمی رفیع و سوری شگرف و طوئی ژرف که سزاوار این کار باشد ترتیب دهند. و چون قورخانه و انبار باروط در شهر و ارک متعدد بود، رعایت جانب حزم فرمود، در خارج شهر مکانی تعیین کردن فرمود، اگر چه ایام تموز و حرّ هوا بود و پادشاه ذیجاء و اهالی حرم محترم در نیاوران شمیران بسر می بردند از این جهت که اهالی شهر را نقل به شمیرانات صعوبتی داشت، مقرر شد که در خارج باغ نگارستان اساس این سور و سرور نهاده و اسباب این فرح و حبور آماده شود.

کل امرای دربار و کسبه و تجار مشغول بدین کار شدند و در اندک روزگاری پست و بلند خارج باغ نگارستان را مسطح، خار و خاری در آن نماندند، پس معماران و مهندسان طرح معموره پر مقصوره ریختند و از چوب و تخته و گچ و آجر پخته رسته ای به صفای دسته از گل رنگارنگ بر افراختند و آن را با انواع و الوان زینت مزین ساختند. گفتی نگارستان چین و بهارستان ختن و جنت عدن و روضه رضوان به یک باره مصور و مجسم گردید و از تخته ها تختها بیاراستند و به فروش غالی گرانبها بیوشیدند.

اریاب طرب را از بلاد بخواندند و بر بساط انبساط بنشانند، نوای زیر و بم بر

کشیدند و صلاهی عیش و عشرت در دادند، به تیشه شمع ریشه غم بکنند و به زخمه طرب چهره رود بخراشیدند، خیناگران به اغانی مغانی راه بر مسلمانان همی زدند و ساقیان به اقداح راح سر چاکران را با خواجگان گران همی کردند، کودکان لعاب سرین سیمابگون را تَرَجُوج سیماب آموخته بودند، رفاصان سر و قد تمایل از بید موله اندوخته، گفتمی در آن پیکرها اصلاً عظامی نبود و در آن عمداً خفتگان حالت قیامی نه.

همه روز کثرت اطعام و انفاق و اسراف و اطلاق شکم خواران اطراف و آفاق را تخمه آوردی و خوانهای پر نعم گوناگون بر فقیر و غنی و برنا و پیر و مسافر و مجاور به طرح دادندی، جایی نماند که از طعام شبعان نشد و عاقلی نبود که از شراب سکران نماند شبها از تعدد چراغ و شموع توقد فانوس و مشاعل با روز روشن مشابه و مماثل بود. و جو هوا از کاسهای آفتاب و مهتاب رشک فلک ماه و غیرت طارم چارم می گشت، چندان ستاره بر سپهر بر آمد که فلک ثوابت انفعال یافت و آن مایه آتش هوا گرفت که از چرخ اثیر در آتش خجالت بتافت. امرای دربار و وزاری سرکار به قبول خدمتی و حصول زحمتی بر یکدیگر به ضنت سبقت می جستند و منت می داشتند تا بدان رسید که بیم آن بود که چاکران سلطانی با یکدیگر به مدافعه آیند، و عزم کردند که امیر دیوان میرزا نبی خان که طوی بیگی بود بالانفاق ممنوع و معزول بلکه مجروح و مقتول نمایند، چه که غالباً از خود بی خبر بودند و از آتش می و نغمه نی فارغ از اندیشه خشک و تر گردیده.

مع القصه در شب زفاف سعادت اَنصاف حضرت ظل الله معدلت پناه از نیاوران به نگارستان تشریف فرما شد و مقرر فرمود که تمامت امرا و اعظام اعم از صاحبان سیف و قلم و سایر ناس در رکاب شاهزاده عباس میرزا به باغ لاله زار رفته، هودج محبوبه علیا را [۶۱] به حرمتی تمام به نگارستان آورند، و بر حسب امر اعلی قریب به غروب شاهزاده را سوار کرده با کل امرا که در رکاب پیاده بودند، از نگارستان به باغ لاله زار رفتیم چنانکه رسم است محمل ستر کبری را به محفل حضرت والا آوردیم، اقتران ماه و مهر روی داد و قران سعدین موجب سعادت بی غایات شد. دیگر روز که همانا از ایام اواسط شهر رجب المرجب بود در رکاب مستطاب شاهنشاہ کامیاب به نیاوران رجوع افتاد.

و چون در آن شب مؤلف این وقایع شاهزاده عباس میرزا را در ذهاب و ایاب به نحوی شایسته حرکت داده بود، مورد تلفظات شد و به خلعت خاص اختصاص یافتم و به شکر نعمت اعلیٰ رطب اللسان گشتم.

اتهنیت ورود حاکم جدید گرجستان

و چون درین ایام بر حسب فرمان اعلیحضرت امپراطور اعظم دولت بهیه روسیه جنرال و رانصوف جانشین ممالک قفقاز به حکومت و صاحب اختیاری بلاد گرجستان آمده، مقرب الخاقان میرزا جعفرخان مهندس باشی تهنیت حکومت او را از جانب شاهنشاه معظم با یک قطعه نشان تمثال همایون و یک رشته تسبیح مروارید غلطان مأمور به تفلیس گردید.

چون نواب امیرزاده بهمن میرزا نیز در سرحد آذربایجان با جانشین حق جوار داشت مقرب الحضرت خاقان محمدخان بن فتحعلی خان بیگلربیگی بن هدایت خان رشتی را از جانب خود با هدایا و تحف دوستانه روانه تفلیس نمود. پس از وصول به مقصد و حصول مقاصد معزز و مکرم به محل خود باز آمدند.

[مریض شدن محمد شاه]

و هم در این سال که یکهزار و دو بیست و شصت و یک (۱۲۶۱ هـ / ۱۸۴۵ م) هجری بوده، بعد از مراجعت موبک ظفر کوبک به دارالملک طهران، دیگر باره عرض مرض بر جوهر مزاج پادشاه ایران طغیان کرد و خاطر چاکران را پریشان، به واسطه شدت سقم تزلزلی تمام در ارکان عقاید خواص و عوام راه یافت، و در سرهای خامان سوداهای خام جای گرفت و به اطراف و اکناف اخبار موحش شایع شد، فتنه جویان به افساد و ارتداد پرداختند. والله الحمد پس از شدت رخا و بعد از خبیثت، رجا روی داد و در قواعد علاج و تداوی میانه حکیم روسی و انگلیسی تطابق و تساوی رفت و مزاج مبارک صحت پذیرفت و به گوشمال و تنبیه مفسدان

احکام صادر شد و گروهی مورد سخط و سیاست حضرت سلطان شدند.

ذکر حال نواب الله‌قلی میرزای ایلخانی قاجار و حکومت بروجرود و مأمور فرمودن او به توقف عتبات عالیات

از برادرزادگان خاقان صاحبقران تنی چند به شرف مصاهرت خاقان کبیر مغفور مخصوص گشته بودند، از آن جمله موسی خان بن مرحوم حسینقلی خان بود که شاهزاده با عزت همشیره‌زاده محمد مهدی خان مازندرانی را به وی نصیب افتاد، الله‌قلی میرزا از وی بماند، و وی در گذشت، شاهزاده در دولت پادشاه جم‌جاه محمد شاه به حکم ظل‌اللهی در حباله نکاح جناب فضایل مآب حاجی میرزا آقاسی در آمد، و چون نواب الله‌قلی میرزا ربیب جناب حاجی بود به تربیت وی اهمّامی فرمود.

نخست او را ایلخانی سلسله علیه قاجاریه بخواند، پس خوانین مازندران را به وی سپرد، اندک اندک کارش را قوتی حاصل شد و در حضرت سلطان اعتباری یافت، و در امورات دیوانی توسط و تداخل کردن گرفت. بزرگان نیز مطاوع وی گشتند تا اختیاری و اقتداری یافت و به حکم نسبت بنده نیز با خدمتش طریق مصاحبت داشت و گاه‌گاه در عوالم خیرخواهی مناصحت به وی روا می‌شمرد، ولی چنانکه گفته‌اند سکر الشّباب اشدّ من سکر الشّراب.

نشأة غرور شباب و جوانی و وفور عزّت و دولت و حکمرانی و تملّقات ارباب احتیاج حالت وی بگردانید، از پایه ملازمت به مرتبه اعلی رغبت کرد و او را به مقتضیات نفسانی و مشتبهات طبیعی مایل کردند و کاسه‌لیسان گرد خوانش بگرفتند و راست گویان را مجال مقال با وی محال افتاد، لاجرم سر خود گرفته از وی مباحثت جستند.

چون در ایام بیماری شاهنشاه فلک احتشام از او نیز بعضی سخنان خام به سمع پادشاه رسیده بود، و بنا بر ملاحظه حرمت جناب حاجی سلمه‌الله او را رعایت

می فرمود، مقرر شد که به حکومت بروجرد که تا آن غایت با نواب شاهزاده ملک قاسم میرزا بود مأمور شود و حسب الامر روانه شد، و هادی خان خالوزاده شاهزاده حاجیه پیشکار وی بود، از آن تقادم تقاعد جست و از تقرب تباعد یافت. میرزا محمودخان ولد میرزا محمدحسین خان ملک الشعراى کاشانی را با خود به بروجرد برد و چندی در آنجا بماند به خاکپای مبارک عرضه داشت که ایلخانی مالیات بروجرد را در ممّر مخارج به ناواجب مصروف می دارد و با رعایا رفتاری به سزا نمی کند. حضرت شاهنشاه او را از آن ایالت معاف فرمود و او قصد حضور کرد. حاجی فرامرز بیک به بازگردانیدن او مأمور شد، در حوالی قم به وی رسیده دستخط همایون را به وی نموده، حسب الامر اعلی روانه عتبات عالیات گردید و به جهت مخارج او مبلغی مقرر آمد که در آن اماکن مقدسه ساکن و به دعای دولت پردازد.

و همچنین معلوم شد که در این ایام بیماری فی مابین نواب بهمن میرزا برادر پادشاه و آصف الدوله و سالار مکاتبات و معاهدات رفته از راه صواب به جانب خطا افتادند، امنای دولت خاطر به تحقیق آن اخبار گماشته تا صدق و کذب آن معین و معاین گردد.

[وفیات]

و هم از واقعات این ایام وفات جناب میرزا حسن آشتیانی وزیر دیوان استیفای ممالک بود که در بیست و سیم جمادی الثانی، پس از استیفای حظ روحانی و جسمانی عالم فانی را به درود و مدت عمرش شصت و هفت (۶۷) سال بود. پادشاه قدردان فرزندش میرزا محمد یوسف را به منصب پدر امجدش منصوب فرمود.

و نیز حاجی محمد ابراهیم کلباسی خراسانی [۶۲] که در اصفهان توطن داشت و از کبار علمای عهد بود در گذشت رحمة الله علیه.

در ذکر اجرای آب رود کرج به جانب طهران و توجه خاقان کامکار محمد شاه قاجار بر لب نهر و طوی عظیم و شیلان بزرگ

چون دارالخلافة طهران از بدو دولت ابد مدّت حضرت آقا محمّد شاه سعید شهید نورالله مضجع دارالملک و تختگاه خواقین کامکار و سلاطین نامدار قاجاریه کثرهم الله و مکنهم گردید، و هم روز به روز در ظلّال معدلت پادشاهان با عظمت به حلیه آبادی و معموریت متحلی شد، از کثرت اجتماع خلائق و احداث عمارات و خوانق و اکنار بساتین و حدائق سواد اعظم بلاد ایران آمد، به حکم علیکم بسواد الاعظم طبقات امم در آن شهر جنّت بهر تمدن و تمکن جستند. آب فنوات سالفه ساکنین و قاطنین این شهر را مکفی نبود، رای بیضا ضیای راحت فزای شاهنشاه عهد ابدالله دولته به اجرای انهار و احداث آبار مصمم گشت تا به سهولت اسباب معاش و وسعت وجوه انتعاش عموم خلائق فزوده، حکم سلطانی که نازل منزله تقدیر آسمانی است جریان یافت که از رود کرج که تا شهر به هفت فرسنگ مسافت واقع است نهری بریده آب آن را به شهر جاری کنند.

مهندسین آگاه و معماران درگاه به امضای آن حکم قضا مضا مسابقه و مطابقه پیشه کردند، پس از شانزده هزار (۱۶۰۰۰) تومان مخارج در این کار با شاهد یأس و حرمان هم آغوش شدند که از نهر قریه و سمنارد که اصل آن از رود کرج است، نهری بریده به شهر رسانند و چنین کردند. چون آن را وسعتی چندان نبود و آب آن کفایت نمی نمود، دیگر باره به دستورالعمل جناب فضایل مآب حاجی میرزا آقاسی پیشکار ایران، عباسقلی خان ایروانی و معمارباشی مامور شدند که از اصل رودخانه کرج نهری جدا کرده از خاک و سنگ و معابر سخت و تنگ گذارنیده به شهر رسانند. قریب دو سال در این خدمت مشقت و رنج بردند و دوازده هزار (۱۲۰۰۰) تومان به مخارج آن مصروف داشتند، و از رودخانه نهری بزرگ بریده از بالای باغ نگارستان گذرانیدند که از دروازه شمیران به شهر می نشست و به قرای خارجه سودمند بود، لهذا به حکم حضرت شاهنشاهی بر لب نهر شاهی سرا پرده حشمت

و اردوی شوکت سر به ثریا افروخت، جشنی بر پای کردند و شیلانی شاهانه کشیدند و طوئی بزرگ بر آراستند بار سلام عام دادند، خطبه و منقبت رانده شد و تاریخ و تهنیت خوانده آمد. من بنده نیز به اشارت شاهنشاه دانش پناه نظمی ترتیب کرده در خلوت معروض داشتم که از آن جمله است:

لمؤلفه

خدا یگان ملوک جهان محمد شاه
 که فر مملکت و فخر دوده قاجار
 ز هر محمد بعد از محمد مهدی
 به است شاه به غیر از محمد مختار
 چو خشکسالی در ری بدید و کم آبی
 فزود همت اندر فزایش انهار
 ز کوه و سنگ یکی رود ساختن فرمود
 بر آن گماشته چندین مهندس معمار
 به چند سال و به چندین هزار تومان زر
 ز سنگ رودی ببریده شد به صد تیمار
 ز هفت فرسنگ آن نهر را بشهر آورد
 چنانکه خیره در آن دیده اولوالابصار
 بسالی آمد این کار طرفه کز هجرت
 دو صد برفته و دو سی و یک ز بعد هزار^۱

[شیوع وبا]

و از واقعات این ایام و حوادث این عام وقوع بلا و شیوع وبا بود، و در شهر و روستاقت جمعی از مملوک و مالک بدین مرض قاتل و مهلک درگذشتند و پریشانی تمام در خاطر هر جمع روی داد. حضرت شاهنشاهی با جماعتی از اهالی